معرفت شماره 104 - مرداد 1385

سيري در فاخرترين متن اخلاقي، روايي «سِرُّالإسراء في شرح حديث المعراج»1

يك كتاب در يك نگاه

ابوالقاسم بخشيان

معرفي مؤلف و گذري اجمالي بر شخصيت علمي و معنوي او

مرحوم آية اللّه حاج شيخ علي آقاي پهلواني تهراني (سعادت پرور) «عالم عامل و عارف پارسا و پرهيزگاري بود كه عمر طيب و طاهر خود را در تعليم و ترويج معارف الهي و توحيدي گذراند. آن بنده پاك و بي آلايش كه نمونه اي از صفا و اخلاص بود در سال 1305 هـ.ش در تهران، در خانواده اي متدين چشم به جهان گشود. در سن هفت سالگي در مسجد امين الدوله به مرحوم ميرزا ابوالقاسم مكتب دار سپرده شد تا راه علم و معرفت را آغاز نمايد. تدريجاً به محضر شيخ محمدحسين زاهد رسيد تا باب اصلاح اخلاق و تهذيب نفس را گشوده و در مسير كمال به حركت درآيد. پس از آن به محضر مرحوم حضرت آية اللّه حاج شيخ علي اكبر برهان از شاگردان مرحوم سيدالعرفاء قاضي رسيد، تا ضمن خواندن دروس ادبيات و فقه اصول، راه عرفان و شهود را نيز

طي كند. پس از هجرت به قم، سطوح عاليه را در محضر برخي بزرگان گذراند و در حلقه درس هاي خارج حضرت آية اللّه العظمي بروجردي و حضرت امام خميني(قدس سره)درآمد و تا هنگام تبعيد امام به عراق از خرمن پر فيض امام خوشه چيني نمود.

نقطه عطف زندگي آن مرحوم، آشنايي با علّامه طباطبائي است، كه قضاي الهي طي مدارج كمال و سير در مراحل انسانيت در محضر آن يگانه دوران را برايش مقدّر نموده بود. او بيش از اينكه در محضر علّامه طباطبائي بهره هاي صرفاً علمي ببرد بهره هاي عرفاني و سلوكي برد و با دستگيري او، خود غمزه آموز صد مدرس شد. بدون اغراق، انعكاسِ خورشيد معنويت و عرفانِ علّامه طباطبائي در آيينه وجود مرحوم سعادت پرور، پرتو افشان و روشنگر طريق عبوديت و بندگي بسياري از كسان ديگر شد. او بود كه كتاب صامت و زبان خاموش مرحوم علّامه را، كه پرده درياي موّاج شخصيت علمي و معنوي اش شده بود، گشود و با اصرار و پي جويي هاي فراوان، باب معارف بس ارزشمند را گشود تا ديوان حافظ را شرح داده و جمال آفتاب، آفتابي شود و گلشن راز، رازهاي دلِ پير طريقت را بر سالكان راه خدا برملا كند.

لبُ اللبُاب در سير و سلوك اولوالالباب كه اُسّ و مُخّ، معارف اخلاق و عرفان است در پرتو كوشش جناب سعادت پرورِ سعادتمند، از زبان علّامه جوشيد و كلمات اولياي الهي و عارفان ربانّي كه بسي ارزشمندتر از كرامات آنهاست با طراحي مرحوم علّامه و كوشش خستگي ناشناسانه سعادت پرور از پراكندگي در كتب و دفاتر، يكجا در بيست مجلّد، جامع الشتات خردورزي و معرفت آموزي شد.

معارف عميق ادعيه كه در نهانخانه هاي خَلَوات اولياي معصوم(عليهم السلام)با خدا در ميان گذاشته شده بود، در پرتو جلساتي كه اين عاشق شيفته راه اندازي نمود از زبان جناب علّامه بزرگوار بيان شد و در نهايت، حديث معراج كه حديث گفتوگوي خداي علي اعلي در خلوت با محبوبش رسول اعظم(صلي الله عليه وآله)مي باشد در جلسات عرفاني، اخلاقي علّامه طباطبائي شرح شد تا در كتاب بس ارزشمند سرالاسراء با تلاش پانزده ساله استاد سعادتمند قلمي گردد.

سرالاسراء تلاشي است در راستاي احياي حديث شريف معراج، كه در يك مجموعه منسجم به شرح و تفسير فرازهايي از حديث، با روشي بديع و به دور از پيش داوري، نخست آيات و روايات متناسب با فراز مورد بحث را ذكر كرده و در پايان مواردي كه نيازمند بيان مختصر براي رفع اشكال يا جمع بين احاديث مي باشد، پرداخته است و بدين ترتيب، عمده مشكلاتي را كه موجب سردرگمي حقيقت جويان مي گردد پاسخ داده است.

ساختار كتاب

كتاب سرالاسراء در دو جلد و سي و هشت فصل تنظيم شده است كه هر جلد داراي نوزده فصل است. هر فصل با توجه به فقرات به چند قسم تقسيم و عنوان گذاري شده است. در ذيل هر عنواني به تناسب، آيات و روايات مندرج شده و در پايان هر عنوان توضيحاتي از مرحوم مؤلف در جمع بندي آيات و روايات و ارتباط آيات و روايات با فقره مورد بحثِ حديث معراج كه در صدر عنوان آمده، مطرح شده، در مجموعه كتاب 1450 آيه قرآن و 2800 حديث و فقراتي از ادعيه در ذيل 270 جمله حديث معراج مورد استفاده قرار گرفته است.

برداشت هاي ناب و لطيف از معارف اخلاقي حديث معراج

اساس مطالب كتاب را آيات قرآن و احاديث شريف معصومان(عليهم السلام) و همچنين دعاها تشكيل مي دهد كه در اطراف فقرات حديث شريف معراج و براي شرح و تفسير آن، مورد استفاده قرار گرفته است.

معارف بلندي كه در اين حديث شريف از جانب خداوند مطرح شده و روح پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را سيراب نموده است، از غناي بالايي برخوردار بوده و مزيّن شدن متن حديث به آيات قرآن و احاديث اولياي معصوم(عليهم السلام) هر چه بيشتر بر غناي محتوايي كتاب افزوده است. نكته قابل توجه توضيحات اجمالي مؤلف در ذيل هر فصل است كه بازتاب و بازخورد معارف بلند كتاب و سنّت در روح با صفاي آن فرزانه عزيز است كه نكاتي لطيف و برداشت هايي راهگشا را در اين توضيحات مي يابيم. در ذيل نمونه هايي از معاني لطيف را كه در توضيحات شارح گرانقدر آمده است مورد توجه قرار مي دهيم.

1. معناي لطيف «خلافت الهيه» و وصول به آن

خداوند نسبت به متوكلان فرموده اند: «وجبت محبتي للمتوكلين علي و ليس لمحبتي غاية و لا نهاية»;2 محبت و عشق ورزي من واجب شده براي كساني كه بر من توكل مي كنند و براي محبت من غايت و نهايتي نيست.

و نيز فرموده اند: «اَنَّ لي عباداً من عبيدي يحبّوني و اُحبّهم و يشتاقون الي و اَشتاقُ اليهم... اقذف من نوري في قلوبهم، فيخبرون عني كما اخبر عنهم»; همانا در ميان بندگان من، كساني هستند كه مرا دوست دارند و من نيز دوستشان دارم، مشتاق منند و من مشتاق آنهايم و قلوبشان را سرشار از نور خود مي كنم، پس همان گونه كه من از آنان (و اسرارشان) خبر مي دهم آنان نيز از من (و اسرار من) با خبرند.

مؤلف عارف در ذيل فقره «ليس لمحبتي... غاية و لا نهاية» نوشته اند: «قد ظهر معني كلامه تعالي: "ليس لمحبتي... غاية و لا نهاية..." اي اُعطي من اَحببتُه كمالاتي التي لا تتناهي حتي ينكشف له اسراري. و هذا هو معني الوصول الي منزلة الخلافة الالهية.»3

از اين گونه احاديث معناي كلام خداوند متعال روشن مي شود (براي محبت من غايت و نهايتي نيست); يعني هر كه را من دوست بدارم كمالاتي كران ناپيدا عطا كنم تا جايي كه براي او اسرارم منكشف شود. و اين همان وصول به منزلت خلافت الهيه است.

2. معناي لطيف «لذت هاي گوناگون از تكلّم خداوند در بهشت»

خداوند متعال فرموده اند: زاهدان را در بهشت متنعم به انواع لذت از كلام خود مي نمايم: «وَ لاُنعِمَهُم بالوان التّلذذ بكلامي.»4

شارح معظم حديث در توضيح چنين نوشته اند: «ليس المراد من كلامه ـ عزّوجلّ ـ انّه له تعالي في الجنّة انواعا من التّكلم، يَلتذُّ العبد الزاهد بها، بل المراد ان العبد الزاهد الواصل الي كمال المعرفة و الشهود يسمع بسمع قلبه كل صوت من اصوات اهل الجنة الذين يأنس مَعَهم و غيرها من الاصوات، من الله تعالي، و هذا المعني هو الّذي يصدّقه اهل السّر و الشهود. و الله العالم.»5

مراد از كلام خداوند اين نيست كه در بهشت چندين و چند تكلّم است تا بنده زاهد از هر كدام لذتي ببرد، بلكه مراد اين است كه بنده زاهد كه به كمال معرفت و شهود راه يافته است، با گوش جانش هر صوت و صدا و تكلّم از اهل بهشت را كه با آن انس يافته و اصوات كساني كه به آنان انس نگرفته، همه را از خدا مي شنود. و اين معنايي است كه اهل سر و شهود آن را تصديق مي كنند. و خداوند عالم است.

3. معناي لطيف «فناء في اللّه»

همانا درك (حقيقت) فنا و ديگر معارف بلند و دقيق الهي براي توده مردم و بلكه متوسطين آنان اغلب توأم با شبهاتي است كه شايسته ساحت قدس جناب حق ـ سبحانه و تعالي ـ نيست و اين مطلب به واسطه شدت انس ذهن هاي مردم به عالم ماده است (كه همه چيز را به صورت مادي معنا نموده و تصور مي كنند.)6

... معناي فناء قطعاً نابودي و عدم موجودات نيست، و هم به اين معنا نيست كه ماسوي الله و ممكنات، واجب و يا واجب الوجود، ممكن گردد. پس اين حقيقت را احدي از عوام مردم نمي گويد، چه رسد به خواص و عالمان بزرگ كه صاحبان معرفت نسبت به حقايق قرآني و حديثي هستند.7

... و كساني از اهل معرفت كه از فناي اشيا در ذات خداي متعال سخن به ميان مي آورند، قصدشان احاطه خداي سبحان بر جميع اشيا بوده، و يا اين احاطه را به چشم قلب، عياناً مي بينند و از آنچه مشاهده مي كنند با عبارت (فناء) ياد مي كنند.8

... بسي واضح است كه رؤيت فناي اشيا به هيچ روي با چشمان ظاهري ممكن نيست، بلكه رؤيت و حقيقت فناء با حقيقت ايمان و چشم دل و عالم امر و ملكوت انسان ميسور است. پس در واقع، بنده حق خدايش را به عالم امر و ملكوت مي بيند و در آن مقام است كه فناي خود و جميع اشيا را مشاهده مي كند.9

4. معناي صحيح عزلت از مردم در نگاه اسلام

در حديث معراج، خداوند جليل از رسول كريمش مي خواهد كه مداومت بر ذكر «اللّه» داشته باشد. پيامبر(صلي الله عليه وآله) مي پرسد: چگونه بر ذكرت مداومت داشته باشم؟ خداوند مي فرمايند: با عزلت و دوري گزيني از مردم.

شارح محترم در ذيل فقره در مفهوم صحيح عزلت و رهبانيت نوشته اند: از جمله مسائل مطرح در علم اخلاق، مسئله كناره گيري از مردم (عزلت) است. پس بدان، اصل كناره گيري صحيح از جانب شرع مبين مورد قبول قرار گرفته است; چه اينكه مراد از رهبانيت كه در آيه 27 سوره حديد آمده همانا كناره گيري صحيح است كه انسان را به سوي خشنودي و رضايت حق سوق مي دهد.

(البته) مراد از كناره گيري پذيرفته شده و توصيه شده از جانب شرع، اعراض و اجتناب از كل مردم نيست كه انسان حتي از مؤمنان و متّقين و علماي صالح و... نيز كناره گيري كند... مراد از «مردم» در كلام حضرت حق همانا عوام مردم و آناني هستند كه خدا در جاي جاي كتابش (قرآن) آنان را به صفت غفلت و جهالت و جداشدگان از راه بندگي و عبوديت توصيف نموده است.

همانا خلوت گزيني از مردمي كه غالباً در غفلتند، امري مطلوب است; چه اينكه مجالست و معاشرت بيش از حدِّ ضرورت با آنان، غفلت از ياد خدا را بهره انسان ساخته و انسان را از اشتغال به كسب فضايل و آخرت بازداشته و اين امر، حقيقتاً نامطلوب و بيچاره كننده است.10

و در جاي ديگر نوشته اند: اگر كسي از بني آدم، جز دنيا و زيورها و زينت هاي آن اهتمام و دغدغه اي ندارد لازم است از او اجتناب و با ترك معاشرت از او كناره گرفت. و اين به خاطر احتمال مبتلا شدن به همان غفلت از آخرت و دور شدن از فطرت و خلقت اوليه است كه آن فرد غافل دنيا پرست بدان مبتلا شده است و بر عكس، مجالست و معاشرت با اهل آخرت امري مطلوب است و مودّت و محبت به آنان محبوب و پذيرفتني است; چون معاشرت با آنان و زيارت و مصاحبت و بلكه صرف رؤيت آنان، موجب ياد خدا و روآوري به آخرت و توجه به هدف نهايي از خلقت است و در رأس اهل آخرت پيامبران و اولياي الهي، و سپس ديگراني هستند كه در درجات پايين تري قرار مي گيرند.11

5. معناي لطيف «قرب به خدا»

در مفهوم تقرّب الي اللّه و قرب به او نوشته اند: در آنچه از آيات و ادعيه بيان نموديم دلالتي واضح است بر اينكه اينجا دو مطلب است: يكي، قرب خداي متعال به همه اشيا و از جمله انسان و مجرّدات كه از اين قرب به «قرب ذاتي» تعبير مي كند.

و ديگري، اينكه اين امر واقعي (قرب حق تعالي به اشيا) گاهي مشهود كساني مي شود كه از خوديت و توجه به نفس بيرون آمده اند و از اين حالت به «قرب شهودي» تعبير مي شود. و البته اين منزلت رفيع حاصل نمي شود، مگر براي اندكي از سالكان طريق عبوديت حقيقي... و اگر مي پسندي اين گونه بگو در وصول به عبوديت حقيقي، براي بنده، حقيقت توحيد به جميع مراتبش شهود مي شود.12

در جاي ديگر چنين آورده اند: منظور از تقرّب به خداي متعال، قرب زماني و مكاني نيست به معناي اينكه خدا در جايي و بنده در جاي عليحده ديگري از خداست، ساحت قدس حق منزّه از اين تصور است. بلكه معناي تقرب به او اين است كه بنده چون به ارتكاب معاصي و يا توجه به عالم طبيعت، از شهود حقيقت وجود كه اين حقيقت با او و همراه اوست (و اين حقيقت همان خدايي است كه به او احاطه داشته و سراسر وجودش را پر كرده و از رگ گردنش به او نزديك تر است) هنگامي كه موجبات غفلت و آنچه حجاب چهره جان او مي شود (اعمال سيئه و...) را ترك و از غفلت بيرون مي آيد، به نحوي كه چشم به هم زدني از خدا غافل و به غير او مشغول نشود و به اعمال صالحه رو كند، حجاب هاي مادي از او كنار رفته و به مرتبه شهود نايل مي گردد، پس حق را با چشم جان و بصيرت باطني اش مشاهده مي كند. اين مشاهده همان تقرّب به خدا و قرب اوست.13

مؤلف در توضيح سخن خداوند سبحان پيرامون اهل آخرت كه خدا به آنان عنايت ويژه داشته و دوست دارد دعا و كلامشان را بشنود، نوشته اند: علت اينكه اهل آخرت مشمول عنايت ويژه الهي مي شوند، تقرّب آنان به حق و التفات و توجه باطني آنان به اين قرب و معيّت و منطبق نمودن اين قرب با قرب تكويني واقعي كه خدا با آنان دارد، مي باشد. و الاّ اينان و ديگر موجودات همه تقرّب ذاتي و وجودي به خداي سبحان دارند، ولي مهم همانا توجه قلبي به اين قرب و حاضر شدن در محضر حق متعالي است كه براي اينان حاصل شده است و براي غير اينان حاصل نشده است.14

6. معناي لطيف «مراقبتِ ما از مراقبتِ حق نسبت به ما»

خداوند كريم، با انجام چند مطلب، ورود به بهشت را تضمين نموده است; از جمله «مراقبت از نظارت و علم خدا به انسان» كه امري مشكل و صعب است اما توجه به علم و نظارت خدا از ريشه هاي اساسي اصلاح اخلاق و تهذيب نفس است.

مؤلف شارح آورده اند: بر كسي كه ايمان به خدا آورده، ولو پايين ترين مراتب ايمان، پوشيده و مخفي نيست كه خداوند متعال به او عالم است و با علمش، وي را تحت نظر و نظارت دارد... و از آنجا كه صِرف توجه به اين دو امر (علم خدا به ما و نظارت او بر ما) آسان است، ليكن حفظ و توجه مستمر به اين دو، در همه لحظات و در كنار هر طاعت و معصيتي و هر امر از امور عالم طبيعت بسي مشكل است. (مگر كسي كه خدا او را در كنف عصمت خود قرار داده) خداي ـ عزّوجلّ ـ در اين فقره حديث فرموده اند: «و علم و نظر مرا به خودش حفظ كند» و نگفته است: «به علم و نظر من، علم داشته باشد.»

پس از توجه به مطلب فوق بايد بدانيم كه مراقبت بر اين دو مطلب مهم، موجب مي شود بنده خدا به نتايج و آثار فراواني دست يابد كه از جمله آن مصون شدن از انجام اعمال قبيح و گناه است; چنان كه امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: «من عَلِمَ اَنَّ اللّه ـ عزّوجلّ ـ يراه و يسمع ما يقول و يفعله من خَير اَو شرٍّ، فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال»;15 كسي كه بداند (دانستني نهادينه شده و ملكه شده) خداي ـ عزّوجلّ ـ او را مي بيند و آنچه مي گويد، او مي شنود و هر چه از افعال خير و شر كه انجام مي دهد او مي داند و مي بيند، اين علم و مراقبتِ از اين علم او را از هر عمل زشت و ناروايي باز مي دارد.

و در جاي ديگر نوشته اند: آيات و روايات و ادعيه كه انسان را به تقوا و مراقبت و خوف و حيا و خشيت و خضوع در پيشگاه حضرت حق فرا مي خواند و نيز آياتي كه دلالت مي كنند بر اينكه او ـ سبحانه و تعالي ـ با هر شخص، حاضر و بر همه امور او ناظر است و از او و اعمالش مطلّع است، در حقيقت، بندگان را به حفظ و پاسداري از مراقبت در محضر خدا دعوت مي نمايد. كما اينكه غرض از تشريع احكام الهي از واجبات و مستحبات و غيرها، جز اين حقيقت والا نيست.16

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) خطاب به ابوذر فرموده اند: «يا اباذر ان اللّه عند لسان كل قائل، فليتق الله امرءً و ليعلم ما يقول»;17اي ابوذر! همانا خداوند در كنار زبان هر گوينده اي است، پس هر انساني بايد اين معيت را مراقبت كند و بداند چه مي گويد.

7. حزن دائم مطلوب و ممدوح

خداوند سبحان در حديث معراج، حزن دائم را كه يكي از ثمرات و نتايج جوع است، مطلوب دانسته اند. شارع حديث در ذيل فقره «حزن دائم» نوشته اند: حزن يا براي متاع دنيوي است كه مذموم است يا براي از دست دادن نعمت هايي است كه خداوند منت گذاشته و به انسان عطا كرده است و سپس گرفته است كه اگر توأم با سخط از خدا نباشد مذموم نيست. اما حزن ممدوحِ توصيه شده، نوع سوم حزن است.

قسم سوم حزن، حزن بنده است بر غفلت ها و ارتكاب گناهان، و فرصت هايي است كه براي اكتساب اعمال صالحه و تخلق به فضايل اخلاقي داشته و از دست داده است و نيز حزني كه از مواجهه با احوال عالم آخرت پيدا مي شود و آنها عبارتند از احتضار و احوال قبر و برزخ و ايستادن در محضر خدا براي حساب، و عبور از صراط. و اين حزن ممدوح و مطلوب بوده و شايسته است انسان در كسب آن بكوشد، ولو با رفتن بر سر قبرهاي مردگان و يا خواندن قرآن. و اين حزن و اندوه است كه خدا آن را دوست دارد و آن را از اوصاف صالحان به شمار آورده است و سخن او ـ جل جلاله ـ در اينجا كه مي گويد «و الحزن الدائم» ناظر است به اين قسم از حزن، و اين قسم است كه موجب رشد معنوي انسان شده، او را به سوي اصلاح گذشته اش سوق مي دهد تا به كسب فضايل پرداخته و نفس خود را تهذيب و تكميل كند و اين حالت مراقبت بر اصلاح خويش همانا با دوام چنين حزني براي انسان حاصل مي شود; چه اينكه انسان به اقتضاي حالت بشري خود هر گاه از اين حزن خارج شود به انواع غفلت ها و حجاب ها، گرفتار مي شود.18

8. معناي لطيفي از جهل و حماقت

در توضيح بيان خداوند متعال كه در وصف اهل دنيا فرموده اند: «فيهم الجهل و الحمق»19 نوشته اند: هر كسي كه تعلقات دنيوي مانع اوست تا به وظايف الهي خود قيام و اقدام كند و او را از استعمال استعدادهاي انساني در مسير صحيح بازمي دارد و نمي گذارد از نورانيت عقل و دين سود جسته و خود را نوراني كند، پس او جاهل احمق است، ولو در مراحل زندگي و شئون اجتماعي و حتي مراتب علمي به بالاترين درجات رسيده باشد.20

9. معناي لطيف «سختي مجاهدت با نفس»

خداوند كريم در توصيف اهل آخرت و اهل دنيا بر اين نكته تأكيد نموده اند كه اهل آخرت، اهل محاسبه نفس و مجاهدت هستند: «محاسبين لانفسهم متعبين لها»21 و اهل دنيا به عكس، به دنبال حساب گري از خود نيستند: «لايحاسب نفسه.»22

شارح بزرگوار در شرح اين فقرات نوشته اند: اينكه خداوند متعال مي فرمايند: «اهل آخرت از نفس خود حساب كشيده و آن را به سختي مي افكنند» ما را به اين دلالت مي كند كه كسي كه بخواهد از اهل آخرت باشد، لازم است با مراقبه دائمي و محاسبه مستمر در شب و روز ناظر و متوجه اعمال و اقوال خود باشد تا از سلوك راه آخرت و نجات، همه موانع را برداشته و از دوشش سنگيني همه گناهان را فرو نهد. و از آنجا كه چنين كاري، مخالف هواهاي او و مقتضيات طبع مادي اوست، به ناچار بايد دائماً به مجاهدت كامل نفساني و رياضات شرعي مشغول باشد و مراد از تعب و سختي در سلوك سبيل آخرت همانا سختي مجاهدات و مخالفت ها با نفس و هواهاي نفس است.23

تاركين محاسبه نفس اهل دنيايند

و در مورد اينكه چگونه تاركين محاسبه نفس از اهل دنيايند، چنين گفته اند: و اما وجه اينكه غافلان و بي توجهان بر محاسبه نفس از اهل دنيا هستند اين است كه اهل دنيا به واسطه علاقه و دلبستگي به دنيا و غرق شدن در لذات دنيوي از آخرت و نعمت ها و عذاب آن غافل و به دنيا مشغولند و به واسطه اشتغالات دنيوي خود را به محاسبه نمي كشند تا نواقص خود را فهميده و به علاج آن اقدام نمايند (گرچه اينان از نظر ظاهري اهل ايمان و طاعت نيز هستند.) پس عمر خود را در طلب زينت هاي دنيوي فاني نموده و براي خويش بذري از حسنات نمي افشانند و نفس خويش را از نواقص به كمال سوق نمي دهند، بلكه در هر لحظه خسارت را بر خسارت افزوده و به سوي نقص و دوري از فطرت (الهي) قدم بر مي دارند.24

و نيز در آثار ترك محاسبه نفس آورده اند: شايسته است براي بنده مؤمن كه در هر شبانه روزي خود را محاسبه كند تا بر افعال قبيحي كه مرتكب شده و صفات رذيله اي كه از خود بروز داده واقف شود و بر اصلاح آن به پاخيزد... چه اينكه غفلت انسان مؤمن از عيوب نفس و صفات رذيله اش، موجب آن مي شود كه به عيوب ديگران، از مؤمنان و غيرمؤمنان، مشغول شود و با اظهار بدي هاي مردم به پخش آن در ميان ديگران مبادرت ورزد و نيز دچار عجب و غرور نفساني و سوءظن به بندگان خدا گردد.

و معلوم است كه غافلان از خويش و عيوب خويش (خواه مؤمن و خواه غيرمؤمن باشند) حقيقتاً اهل دنيايند و البته شايسته نيست كه مؤمن واقعي چنين باشد تا دائماً مشغول عيوب ديگران و زبانش به بيان بدي هاي مردم، گشوده باشد.25

10. معناي لطيف «روزي هفتاد بار مردن اهل آخرت»

خداوند عزيز در توصيف اهل آخرت مي فرمايند: آنان به واسطه شدت و سختي مجاهدت با نفسشان روزي هفتاد بار مي ميرند و زنده مي شوند: «يموت الناس مرةً و يموت اَحدهم في كل يوم سبعين مرّة من مجاهدة انفسهم و هواهم و الشيطان.»26

شارح عارف نوشته اند: چگونه مجاهدت با نفس به منزله موت آن است؟

از آنجا كه مقتضاي طبع و عالم عنصري انسان، تمايلات و كشش او به سوي اموري است كه موافق خلقت مادي اش مي باشد و نيز اينكه نفس اماره از عواملي است كه انسان را سوق مي دهد تا آنچه را طبعاً بدان مشتاق است، آن را اختيار كند خواه براي حيات روحي و معنوي اش مفيد يا مضر باشد، پس مخالفت و مقابله با نفس در اموري كه براي او ضرر دارد محتاج مجاهدتي فراوان و رياضتي سخت است. از اين رو، انسان اهل توجه و ذاكر اهل تقوايي كه مشتاق لقاء و ديدار خداي سبحان در اين عالم و عالم آخرت است، چاره اي ندارد كه در تمام لحظاتش و ساعات شبانه روزش با نفس خويش به مجاهدت و مخالفت برخاسته، تا بر آن لگام زده و زمامش را به دست گيرد و از انحراف به اعتدالش آورده و نگذارد در وادي غفلت از خدا و فطرت درغلتيده و مرتكب اموري كه براي روح و جسمش ضرر دارد، گردد. حضرت علي(عليه السلام)مي فرمايند: با جهادي مستمر و مجاهدتي دائمي بر خويش سيطره يافته و مالك نفستان شويد.27

و نيز نوشته اند: به درستي كه «هوي» از عوامل اصلي و اساسي در طبيعت انسان است، و اگر در ساختمان وجودي انسان، «هوي» نبود، انسان نه مي خورد و نه مي نوشيد و نه به دنبال ازدواج مي رفت و همچنين ديگر را اموري كه مقتضاي طبع اوست پي جويي نمي كرد. پس بر بنده مؤمن اهل توجه به خدا و آخرت لازم و حتم است كه در جميع شئون حيات مادي، هوايش را تعديل كند و از طريق گزينش خواست و رضايت خدا بر ميل و هواي خودش، جلوي زياده طلبي هاي خودش را بگيرد تا لحظه اي از اشتغال به خدا و تكميل نفس خود غافل نشود و اين گزينشِ خواست خدا و ترجيحِ آن بر ميل و خواست خود در تمام حالات و لحظات و شئونات مختلف، كمر هر مجاهد و راهرو راه خدا و سالك سبيل انسانيت، را مي شكند و لذاست كه خداوند فرموده اند: «اهل آخرت روزي هفتاد مرتبه مي ميرند.»28

11. معناي لطيف «انس و مجالست با ملائكة اللّه»

خداوند خبير فرموده اند: اهل آخرت (در دنيا و آخرت) همنشين فرشتگان هستند; «و جُلوسُهم مع الملائكة الّذين يمشون علي اَيمانهم و شمائلهم»29 و مجالست شان با فرشتگاني است كه در اطراف و جلو آنها حركت مي كنند.

شارح محترم نوشته اند: مراد از هم نشيني با فرشتگان، معاشرت با آنان، چنان كه بعضي از مردم با بعضي ديگر دارند، نيست، بلكه مراد اين است كه اهل آخرت و خير به واسطه قوت ايماني و تعالي روحي كه دارند فرشتگاني را كه در اطراف آنان هستند مشاهده نموده و با آنان انس مي گيرند و از روي شهود حضور، با آنان همسخن مي شوند.30

مؤيد اين نظر، برخورد امام علي(عليه السلام) با دو ملك حافظ خودش مي باشد; چنان كه امام صادق(عليه السلام) فرموده اند: «اِنَّ اميرالمومنين(عليه السلام) كان اذا اراد قضاء الحاجة، وقف علي باب المذهب، ثم التَفتَ يميناً و شمالا الي مَلَكَيه، فيقول: اَميطا عنّي فلكما الله علي ان لا اُحدِث حدثاً حتي اَخرُج اليكُما»;31 همانا اميرالمؤمنين علي(عليه السلام)هرگاه براي قضاي حاجت مي رفت، در جلوي در ايستاده و از دو فرشته مأمور كه همراه او در جانب راست و چپ او بودند، خواهش مي كرد كه از او فاصله بگيرند به آنان مي فرمود: از من جدا شويد، خدا از جانب شما بر من شاهد است تا خلافي انجام ندهم و به سوي شما بيرون آيم.

12. معناي لطيف «وصال و وصول الي اللّه»

مؤلف در توضيح بيان خداوند متعال كه فرموده اند: اي احمد! همانا ورع و خود نگهداري درهاي عبادت را بروي بنده مي گشايد و به سبب ورع، بنده به وصال حق مي رسد،32 نوشته اند: لفظ «قرب» در قبال «بعد» و لفظ «وصل» در قبال «هجران و فراق» به كار مي رود. البته در مفهوم «وصول» شدت نزديكي و قرب و دوام آن نهفته است، به خلاف مفهوم «قرب» كه در آن دوام و استمرار لحاظ نشده است، ليكن (به نص كتاب الهي و سنّت پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله)) هيچ شك و شبهه اي نيست كه خداوند سبحان از مخلوقاتش دور نيست تا ما به او نزديك شويم و او ـ سبحانه و تعالي ـ به كناري از موجودات نمي باشد تا ما قرب و وصول به او را تحصيل كنيم. بلكه منظور از الفاظ و تعابيري چون «قرب» و «وصول» در كتاب و سنّت اين است كه صرف توجه به عالم طبع و تمركز در شهوات و كشش ها، موجب انصراف و قطع توجه از فطرت ـ كه به مثابه قطع نظر و توجه از خداوند متعال است ـ شده و ضمير انسان تاريك و از نورانيت فطري در ظلمات حجاب ها فرو مي رود.

... پس هنگامي كه بنده ملتزم به ورع و دقت در مراقبت مي شود (تا آنجا كه تمامي حركات و سكنات خو د را منطبق با عبوديت مي كند) به نورانيت و صفا و درخشندگي اوليه فطري بازگشته و اين مراجعه به فطرت را قرب و وصل و نزديكي به خدا نام گذاري نموده اند.33

13. معنايي لطيف از شهود محبت خدا با عمل به رضايت او

خداوند كريم خطاب به حبيب خود فرموده اند: «كسي كه به رضاي من (خدا) عمل كند محبتي را ملازم وجود او قرار مي دهم كه علاقه و عشق به هيچ مخلوقي را بر عشق و محبت من ترجيح ندهد، پس چون بنده دوستدار من شود، من نيز دوستدار و محب او شده و نيز او را محبوب خلقم قرار مي دهم.34

خداوند سبحان در اين فقره از حديث سه قسم از محبت را مورد اشاره قرار داده اند و آن محبت خدا به بنده، محبت بنده به خداي سبحان، و محبت مردم نسبت به بنده، مي باشد و نيز خداوند روشن نموده اند كه عامل اساسي براي وصول به اين محبت همان عمل به رضايت حق است.

پس هر گاه بنده اي طريق خشنودي و رضايت خدا را طي كند، حجاب هايي كه به واسطه توجه به عالم ماده بر روي فطرت توحيدي او قرار گرفته است، كنار رفته و هيچ حجابي بين او و فطرت توحيدي اش نمي ماند، و با رفع حجاب ها از فطرت انسان، حجاب هاي بين او و خدا هم كنار رفته، آنگاه با تمام وجود مي يابد و با چشم دل محبت خدا نسبت به خود و محبت خود نسبت خداي را مشاهده نموده و مي بيند.35

14. معناي لطيف ذكر خدا و داشتن زندگي گوارا

خداوند جليل از رسول كريم مي پرسد: مي داني زندگي گوارا و حيات جاودانه كدام است؟ و رسول خدا عرض مي كند: خير. سپس در توضيح اين دو، خداوند مي فرمايند: «زندگي لذت بخش و شيرين و گوارا آن است كه صاحبش از ياد من خسته و سُست نشود و حيات جاودانه آن است كه صاحبش اهل اعمال (صالح) نجات بخش و سعادت آور باشد.»36

شارع معظم در توضيح مي نويسند: «گوارايي زندگي براي ذاكر خدا از آنجا حاصل مي شود كه مي بيند خدا نيز ذاكر او بوده و در هنگامه توجه و ذكر، خدا نيز به او توجه ويژه دارد و كدام ذكر گواراتر از ذكري است كه مقرون به ياد كرد پروردگار متعالي از بنده اش باشد و كدام لذت و شيريني بالاتر از اين شهود است.»37

و در مورد اينكه حيات جاودانه براي عامل به خيرات و صالحات است مي نويسد: حيات باقي (و طيبه) مرهون كمالات نفساني است كه اين كمالات هم محصول (ايمان) و عمل صالح است و حيات طيبه جاودانه چيزي جز وصول به حقايق توحيدي كه در فطرت انسانِ عامل، نهاده شده است، نمي باشد.38

15. معناي لطيف «به مناجات نشستن خدا با محبان خود»

خداوند سبحان در حديث معراج فرموده اند: «با محبان خود، چنان به مناجات مي نشينم كه سخن گفتن و مجالست آنها با ديگران بكلي قطع شود. پس در تاريكي شب ها و روشنايي روز با او نجوا مي كنم تا جايي كه سخنش و مجالستش با ديگران قطع شود.»39

شارح محترم در توضيح آورده اند: همانا نجواي خداي متعال با اين بنده به كمال رسيده، مناجاتي دروني و باطني است و اين نجوا حاصل نمي شود، مگر حجاب هاي بين بنده و خدا كنار رود. پس چون حجاب كنار رود بنده به شهود مي بيند و با چشم دل و سويداي وجودش مي يابد كه با خودش و همه چيز ديگر جلوه جمال و معيت الهي است. چنان كه سيد شهيدان(عليه السلام) در دعاي عرفه عرضه داشته اند: «اي خدا، تو آني كه در همه چيز خودت را به من نشان داده اي و من ظهور تو را در همه چيز مي بينم.»

پس چون اين مشاهده قلبي با عنايات الهي محقق شود، همانا مناجات و نجواي خداي تعالي از طريق همه مظاهر با بنده اش صورت گرفته بدون لحاظ و نگاه استقلالي به مظاهر. بلكه در همه حركات و سكنات خود نيز چيزي جز آنكه همه مظاهر به او قائمند نمي بيند و اين همان اسماء و صفات الهي است كه اركان همه چيز را تحت پوشش خود در آورده است، چنان كه در دعاي كميل بدان اشارت رفته است. و البته أسماء حسناي او از ذاتش جدا نبوده، و بنده واصلي كه به اين فوز عظيم نايل شده است، در عين مجالست و مصاحبت با ديگران بر حسب مقتضيات عالم طبع، نگاه قلبي و چشم باطني اش به حقيقت و ملكوت آنهاست و به نور وجه الهي كه همه چيز از آن نور و روشني گرفته است. و معناي انقطاع سخن و مصاحبت با غير خدا چيزي جز اين نيست.40

16. معنايي لطيف از اولوالالباب و اينكه بالاتر از اولي العقل اند

شارح محترم در ذيل فقره «و لَاَستغرقنَّ عقله بمعرفتي، و لَاَ قومنَّ له مقام عقله»;41 (عقلش را سرشار از معرفت خود كنم و خود در جاي عقلش نشينم) نوشته اند: از منطوق و مفهوم اين فقره از حديث استفاده مي شود كه عقل بندگان، آنان را به خير و شر و نيكي و زشتي هدايت مي كند، (تا زماني كه به كمالات بسيار بالاي انساني نرسيده اند.) هنگامي كه به واسطه عمل به رضايت حق به اين منزلت عالي نوراني كه همان مقام اعلاي انساني است رسيدند، عقلشان سرشار از معرفت خداي سبحان شده و اوست كه در جايگاه عقلشان نشسته و جز او هدايت گري برايشان نمي ماند. و از ظواهر آيات قرآن به دست مي آيد كه خداوند متعال اينان را «اولي الالباب» (خردمندان و فرهيختگان) ناميده است نه صاحبان عقل; چه اينكه اينان به مغز و حاق حقيقت رسيده اند.42

امام صادق(عليه السلام) مي فرمايد: نگهدارنده انسان عقل است... هنگامي كه اين عقل مؤيد به نور (همان نوري كه از عبوديت و عمل به رضايت حق حاصل مي شود) گردد، آن وقت او عالمي بينا و متذكر و با فطانت و فهم عميق مي گردد.43

مؤلف شارح در تعريف نور فرموده اند: مراد از «نور» هر چيزي است كه خدا تحقق و انجامش را پسنديده و به آن راضي است... (آري) در هر چيزي كه رضايت خدا باشد، نوري باطني نهفته است و در هر چيز كه مرضي خداي سبحان نيست، جز تاريكي و ظلمت نمي باشد.44

17. معنايي لطيف از «رابطه حلال خواري و در كنف خدا قرار گرفتن»

خداوند رحمان خطاب به رسول رئوف فرموده اند: اي احمد، عبادت ده قسمت است كه نُه قسم آن طلب حلال است، پس هنگامي كه خوردني ها و نوشيدني هايت را طيب و پاكيزه كني پس تو در حفظ و كنف ويژه من قرار مي گيري.45

شارع متعبد در توضيح آورده اند: همانا طلب حلال، عبادت است، بلكه نه قسم عبادت است، و وجه آن اين است كه در خوردني هاي حلال و هر چيز ديگري كه نقشي در حيات و بقاي انسان دارد، ارتباط ويژه و مؤثري در ايجاد نشاط در جوارح انسان و آمادگي براي خدمت خدا و عبادت او، دارد. پس اگر خوراك انسان و مال او از حلال نباشد، توفيق عبادات خاص برايش حاصل نشده و آثار عبادات برايش آشكار نمي شود و در قلبش نور اعمال صالح را نمي يابد.

و آنچه در اينجا، توجه به آن شايسته است وجه ارتباط بين خوردن حلال از يك سو و عبادت و در حفظ و كنف خاص حق قرار گرفتن، از سوي ديگر است (وجه تلازم بين حلال خواري با عبادت و در حفظ حق قرار گرفتن چيست؟)

شايد تلازم بين اينها به مسئله نيت انسان برگردد; چون هر عمل و فعل و حركت و سكون بنده به نيت و انگيزه او تحقق مي يابد و هنگامي كه نيت و عمل شخصي (كه از جمله آن طلب حلال براي معيشت است) تحصيل رضايت و خشنودي خداي سبحان باشد; خشنودي و رضايتي كه نور و روح و باطن اعمال است، آن وقت او در كنف خداي تعالي قرار گرفته و در صيانت ويژه او محفوظ شده است، بلكه صرف نيتِ رضايت طلبي عين دخول بنده است در كنف و حفظ خدا از جميع خطرات معنوي و ظاهري.46

پى نوشت ها

1ـ على سعادت پرور (پهلوانى تهرانى)، سرُّالإسراء فى شرح حديث المعراج، قم، مكتبة التشيّع، 1416 ق، دو جلدى.

2ـ همان، ج 1، ص 54 و 58.

3ـ همان، ص 59.

4ـ همان، ص 453.

5ـ همان، ص 454.

6ـ همان، ج 1، ص 64.

7ـ همان، ص 62 و 63.

8ـ همان، ص 62.

9ـ همان، ص 64.

10ـ همان، ص 94.

11ـ همان، ص 262.

12ـ همان، ص 106.

13ـ همان، ص 143 و 144.

14ـ همان، ص 371.

15ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 2، ص 80.

16ـ سرالاسراء، ج 1، ص 542.

17ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 77، ص 87.

18ـ سرالاسراء، ج 1، ص 148 و 149.

19ـ همان، ص 315.

20ـ همان، ص 317.

21ـ همان، ص 348.

22ـ همان، ص 284.

23ـ همان، ص 351.

24ـ همان، ص 285.

25ـ همان، ص 310.

26ـ همان، ص 322.

27ـ همان، ص 394.

28ـ همان، ص 396.

29ـ همان، ص 433.

30ـ همان، ص 434.

31ـ محمدباقر مجلسى، پيشين، ج 5، ص 327، روايت 19.

32ـ سرالاسراء، ج 2، ص 15.

33ـ همان، ص 22.

34ـ همان، ص 74.

35ـ همان، ص 77.

36ـ همان، ص 195.

37ـ همان، ص 197.

38ـ همان، ص 210.

39ـ همان، ص 89.

40ـ همان، ص 92 و 93.

41ـ همان، ص 154.

42ـ همان، ص 157 و 158.

43ـ همان، ص 183.

44ـ همان، ص 192.

45ـ همان، ص 41.

46ـ همان، ص 52.